

بِسْمِ تَعَالَى

در گفتگو با دکتر روح‌الله ایزدخواه مطرح شد؛

## راهکارهای برهم زدن دلالی در کشاورزی

و تحول در وضعیت فارغ‌التحصیلان دانشگاهی



بحثمان با روح‌الله ایزدخواه در خصوص مسائل و موضوعاتی انجام شد که برای اقشار مختلف مردم ملموس و قابل توجه است. ایزدخواه معتقد است باید تحولی جهادی رخ دهد و این تنها با تیم شدن بچه‌ها در شهرها و استان‌های مختلف ممکن است. او می‌گوید باید مسائل را جزئی‌تر تعریف کرد و دانشجویان باید در پیوند با مسائل مردم قرار بگیرند. این پژوهشگر اقتصادی به تجزیه و تحلیل اجحافی که در حق کشاورزان می‌شود، می‌پردازد و می‌گوید می‌توان و باید بازی دلالان را به هم زد. مشروح این گفتگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

## **\*مشکلاتی که ما بعضاً در کشور داریم به نظر شما از کجا نشأت می‌گیرد؟ آسیب‌های ما از کجاست؟\***

این مشکل وجود دارد که بچه‌هایی که مکانیک، برق و... می‌خوانند مسائل عینی و واضحی در اختیارشان نیست. صرفاً به چند کتاب کلی اکتفا می‌کنند یا اگر بخواهند به مسئله‌ای هم فکر کنند، آن مسئله در مورد کلیت ایران است. مثلاً کسی که مکانیک کار می‌کند ممکن است به مشکل صنعت خودرو بپردازد اما در کل ایران و به صورت جزئی‌تر دیگر وارد نمی‌شود؛ نمی‌گوید خودرو در چه شهری، کجا، می‌گوید کلاً صنعت خودرو. فقط در این حد ممکن است به مسائل فکر کنند. یا مثلاً کسانی که برق می‌خوانند وارد جزئیات مسائل برق کشور و چالش‌های آن نمی‌شوند. الان برخی نیروگاهها مثلاً قدیمی‌اند. هزینه‌هایشان بالاست. پرت هم دارد. یعنی در توزیع کلی برق هدر می‌رود.

### **\*درست است. پرت زیاد است.\***

خب یک دانشجوی لیسانس باید این مسائل را چکار کند؟ مسائل واضحی هم هست. در این سطح از درک مسئله تا دکترا هم شما بروید هیچ فایده‌ای در واقع ندارید. باید بروی حتماً در وزارتخانه یک کاره‌ای بشوی تا امید داشته باشی که شما بتوانی مشکلی را رفع کنی. فرض کنید کسی راه‌حل را هم الان بلد است، تحقیق کرده یاد گرفته. خب این یک نفر دانشجو است مثلاً در دانشگاه تهران چکار کند؟ مثلاً نامه بزند به رئیس‌جمهور بگوید آقا راه‌حل جلوگیری از ضایعات برق در شبکه این است؟ رئیس‌جمهور هم می‌گوید یک تقدیر برایش بفرستید. لوح تقدیر! پسر دستت درد نکند، لطف کردی! چه زمانی می‌تواند این مسئله را واقعاً در عمل حل کند؟ وقتی خودش برود مدیر، معاون و... شود. آن وقت امضای او تعیین کند که الان این کار بشود، این کار نشود. تازه اگر آن راه‌حل یادش بماند. اگر گرفتار پست و مقام شده باشد که دیگر آن راه‌حل هم از یادش رفته. چون می‌رود آن جا مدیر می‌شود بعد قبلی‌ها به او می‌گویند آقای مهندس قبل از شما هم این حرفها را زدند نمی‌شود خودتان را خسته نکنید. این کار پیچیده‌تر از این حرفهاست. دو سال شما این جا مدیری بعد می‌خواهی بروی، این کار بلندمدت است بیست سال طول می‌کشد تا این مسئله حل بشود؛ کار شما نیست. بی‌خود خودت را به زحمت نینداز و...

راه میانبر برای اینکه آدم درسی که می‌خواند هم به مسئله فکر کند و برایش کار بکند و هم از توان محدودش کاری بر بیاید چیست؟

### **\*بحث اینجاست.\***

دقیقاً. الان چرا همین بچه‌های دانشگاهی همیشه مایوس و افسرده هستند؟ برای اینکه درس خوب می‌خوانند بچه‌های با استعداد، باهوش و... هم هستند. ما در تراز دنیا دانشجویهایمان کم نیستند. حتی بالاتر از این تراز هم هستند از نظر هوش، استعداد و میزان اطلاعاتی که یاد می‌گیرند ولی چرا شادابی و آن کارآفرینی و آن خلاقیت دانشگاه خارج را مثلاً ما نداریم؟



یک دلیلش همین است که مسئله‌ای که ما در خصوص آن فکر می‌کنیم اساساً در سطحی نیست که بتوانیم کاری در آن بکنیم لذا همیشه احساس وجدان درد داریم! شما مسئله را بلدی راه‌حل‌اش را هم بلدی ولی هیچ کاری از تو بر نمی‌آید. وجدان درد نمی‌گیری؟ الان من دکترای مدیریت باشم، وقتی می‌روم در سازمانها مثلاً می‌بینم بدیهی‌ترین امور مدیریتی را اینها بلد نیستند ساده‌ترین امور مدیریتی، این همه کاغذبازی، این همه برو بیا، یک کاری می‌بینی شش ماه طول کشیده برای دوتا امضاء الکی... می‌گویم خب این را اینترنتی کن. تحت وب به کار اینها سرعت بده. می‌بینی کاری پیش نمی‌رود. بنده که دانشجویی مثلاً مدیریت شریف بودم با این سطح اطلاعات می‌روم در یک سازمانی تهران حالا نه یک شهر خیلی دور افتاده، در تهران می‌روم در سازمانهای اداری می‌بینم مسئولیت ساده مدیریتی را اینها رعایت نمی‌کنند. مثالش را به شما بگویم.

ما یک شرکتی داشتیم یک سال برای مالیات رفتیم حساب کتاب. رفتیم اداره مالیات غرب تهران. بعد گفت خب شما پارسال این پروژه را داشتی، این پروژه را داشتی، این درآمد را داشتی گفتیم بله. خب مالیاتش را بده. گفتیم ما پروژه‌ای که داشتیم با فلان شرکت موقعی که خواسته پول ما را بدهد همان جا پنج درصد مالیات را کسر کرده داده به ما. پس مالیات را آن موقع ما دادیم. گفت خب پس برو استعلام بیاور. به کجا دادی؟ گفتیم خب به اداره مالیات داده دیگر. به اداره غله که نداده! مالیاتمان را به اداره مالیات دادیم. شما اداره مالیاتی! در پرونده‌مان باید باشد. گفت نه باید بروی...! نامه مکتوب به ما داد برو از آن اداره مالیات مثلاً شرق تهران، نامه بگیر. ما رفته بودیم غرب تهران! شما این مالیات را دادی به اداره شرق تهران برو از اداره شرق تهران برای ما گواهی امضاء شده بگیر که ایشان آن سال این پول را داده به عنوان مالیاتش. ما آمدیم اداره شرق تهران گفت باشد رسیدگی می‌شود. شما بفرمائید. خب آقا کی جواب را بگیریم؟ برو حالا یکی دو هفته دیگر زنگ بزن ببینم آماده شده یا نه. رفتیم یکی دو هفته دیگر آمدیم. گفتیم آقا آماده شده؟ نه، ما اسباب‌کشی داشتیم، پرونده‌ها شلوغ پلوغ است؛ پرونده شما را پیدا نکردیم. برو یک ماه دیگر بیا. بعد همه‌اش هم یک اداره است! اداره مالیات یک اداره است دیگر شش تا وزیر که بالای سرش نیستند، یک وزیر بالای سرش است، یک معاون مثلاً امور مالیاتی در وزارت اقتصاد نشست که همه امور مالیاتی مملکت به او مربوط است. یک رئیس واحد دارد، یک سیستم واحد دارد. اداره غرب‌اش می‌گوید برو از اداره شرق‌اش برای من روی کاغذ امضاء بیاور که تو این پول را دادی! آقا پول دادم. پول رفته یک جایی به حساب. حساب شما شفاف نیست؟ نمی‌توانید رصد کنید؟ نشان نمی‌دهد سیستم؟ نه، قانونش این است که شما باید بروی امضاء بیاوری از آنها. پس اینترنت را برای چی راه انداختند؟ پس این شبکه کامپیوتری که هر سال میلیاردی خرج‌اش می‌کنی و کامپیوترها را نو می‌کنید در ادارات به چه دردی می‌خورد؟ وقتی سیستم شفاف نباشد فساد هم رخ می‌دهد.

### \*با اینها چه باید کرد؟\*

مثال جالبش این است می‌گویند دیوار یک خانه‌ای ترک خورده. صورت مسئله روشن است. می‌گویند تحلیل کن. یک نقاش می‌آید چه می‌گوید؟ می‌گوید رنگهای روی دیوار را بد زدند پوسته کرده، اگر یک دست ماله بکشی، بتونه کاری کنی دوباره نقاشی کنیم حل می‌شود. کار دو روز است می‌آید نقاشی می‌کند ترک به ظاهر حل شده. این آقا نقاش است. مسئله را در صورتش می‌بیند. یک بنا می‌آید چه می‌گوید؟ می‌گوید این آجر یا

ملاتی که مثلاً بوده این مشکل را دارد. یک کم می‌رود لایه درونی‌تر را می‌بیند. می‌رود داخل دیوار. می‌گوید این دیوار را بد چیدند آجرچینی‌اش بد بوده دیوار ترک خورده این دیوار را اگر دوباره ما آجرچینی کنیم درست می‌شود. یک معمار بیاید چه می‌گوید؟ می‌گوید اصلاً فنداسیون خانه کج است. این الان اینجاست فردا آن هم ترک می‌خورد، اصلاً خانه می‌ریزد پایین. یعنی تحلیل می‌کند می‌بیند ریشه‌اش این است.

حالا از این حرفهای کلی و مبهم می‌خواهم چه نتیجه‌ای بگیرم؟ ما باید کمی برویم داخل مسئله. یعنی بدانیم ریشه افسردگی دانشجوی هم از همین جاست.

ما الان با دوستان چند سالی شروع کردیم به گشتن به دنبال راهکارها. تا حدی موفق بودیم. یک راه‌حلی پیدا کنیم که بچه‌های دانشجوی از همان بدو امر احساس کنند دارند یک بنایی را می‌سازند، احساس کنند اگر دولت کلاً به آنها کار نداشته باشد، باز هم می‌توانند جلو بروند. مسئولین فلان مهم نیستند. من دارم کار خودم را می‌کنم خودشکوفای هستم، راضی هستم، تازه پیشرفت هم دارم می‌کنم. یک روزی هم خواهد رسید که مسئولین بیایند پشت در بایستند به ما بگویند خواهش می‌کنیم، التماس می‌کنیم که این طرح‌هایتان را که دارید اجرا می‌کنید ما را هم بازی بدهید. ما می‌خواهیم به آن جا برسیم. خواب و خیال هم نیست. حالا مثالهایش را می‌گویم به شما متوجه می‌شوید.

سه تا از دانشجویهای مازندران با ما همین‌طور مرتبط بودند. جلساتی داشتیم، همفکری و... آنها موضوعشان روی بحث صنعتی شدن استان مازندران بود. به وضعیت مازندران می‌گویند فقر سبز. چون هوایش خوب است، جنگل دارد. اجازه کارخانه زدن خیلی راحت به هر کسی نمی‌دهند. آن جا مثلاً می‌روی می‌بینی همه‌اش کشاورزی است. صنعت و کارخانه خیلی کم نسبت به استانهای دیگر دارد. بعد این بحثها باعث شده بود که نماینده بابل افتاده بود دنبال این که ما می‌خواهیم این جا کارخانه بزنیم. بس است دیگر همه‌اش برنج. این‌طوری زندگی نشد. ما کارخانه، صنعت و... می‌خواهیم. مهندسی ما کجا کار کنند؟ در مزرعه که نمی‌شود کار کنند باید بروند در کارخانه. افتاده بود دنبال کارخانه؛ بعد چه کارخانه‌ای؟ کارخانه خودروی چری. خودروی چینی است. برویم خط تولید خودروی چری از چین بیاوریم در مازندران سبز بزنیم چون ما می‌خواهیم صنعت‌دار بشویم. ببینید! مسئله درست، ما صنعت می‌خواهیم راه‌حل اشتباه. خب نماینده‌ها که اغلب اتاق فکر ندارند، برنامه‌ریزی ندارند که بنشینند شش ماه روی یک طرح کار کنند به یک نتیجه برسند. از جلسات یک چیزی می‌شنوند می‌روند پپله می‌کنند که ما مثلاً خودروی چری می‌خواهیم.

این بچه‌ها به ما زنگ زدند گفتند آقا برنامه این است. ما می‌خواهیم جلویش را بگیریم. چکار کنیم؟ اولاً چرا خودروسازی برای مازندران مفید است؟ دویست رشته صنعتی وجود دارد. چرا از اینها فقط خودرو؟ چون مد است؟ مد شده؟ پرستیژ بهتری دارد؟ بعد ما خودروسازی هم بر فرض بزنیم در مازندران نیروی کارش از کجا قرار است بیاید؟ آیا مازندران الان نیروی کار صنعت خودرویی داریم؟ تهران و تبریز و اراک شهرهایی هستند که صنعتی شدند. دولت تبریزی‌ها و اراکی‌ها و اینها را برمی‌دارند می‌آورد این جا برایشان یک شهرک مصنوعی می‌سازد توی بابل. خیلی کار کنند بابل را ببرند در کارخانه نگهبان و آبدارچی و آشپزباشی بگذارند. مهندسی که شغل اصلی و سودآور است را بدهند دوباره دست همان تهرانی‌ها و تبریزی‌ها. ما که چنین چیزی نخواستیم. ما نخواستیم کارخانه بیاید آلودگی‌اش مال ما شغل و پولش مال استانهای دیگر. این مسئله دوم.



پس اول چرا خودرو. دوم اینکه خودرو که می‌خواهند بزنند آیا ما توان و نیروی انسانی‌اش را داریم تا حالا در استان برای خود ما اشتغال ایجاد کند. سوم چرا چری؟ الان بهترین خودرو است دیگر.

تکنولوژی را به ما می‌دهد. اصلاً چین مگر صاحب تکنولوژی است؟ رفته دوباره از شرکت‌های غربی کپی‌کاری کرده. چرا یک خودروسازی راه نیندازیم که حداقل خودکفایی هم به دنبالش داشته باشد. همین سه چهارتا مسئله در جمع این بچه‌ها بود. جدی پیگیرش بودند. ما برایشان جلسه گذاشتیم. آمدند تهران رفتند. جلسات تحلیلی گذاشتیم که صنعت خودرو چیست، چون می‌خواستند دستشان پر باشد. باید علمی برخورد کنند. آمدند جلسات متعدد زیاد گرفتند بحث‌های مختلف شکل گرفت. آن طرف با مسئولین استان شروع کردند رایزنی کردن. رایزنی تا کی؟ روزی که وزیر صنعت قرار بود برود در مازندران کلنگ خودروسازی چری را بزند. این بچه‌ها در روزنامه‌های محلی مطلب می‌زدند. استادهایی که پیدا می‌کردند استادها می‌دیدند همفکر هستند با اینها، مسائلی که اینها دارند آن استاد هم قبول دارد. می‌گوید بله مسائل جدی است باید به آن فکر کرد. گفتند خب پس استاد دو صفحه یادداشت بنویسید بدهید در روزنامه شهر مثلاً بنویسیم. فضا سازی لازم را انجام دادند. تا اینکه آقای محراییان رفت بابل کلنگ افتتاح کارخانه چینی را بزند. این بچه‌ها آماده بودند. روز جلسه رفتند چفیه انداختند در سالن اصلی استان جمع شدند. وزیر آمد از تهران بروشور دستشان گرفتند، پلاکارت دستشان گرفتند. نوشته بودند: «ما انقلاب کردیم که صنعت موتناژ از بین برود. سی سال بعد از انقلاب همچنان درگیر صنعت موتناژیم.» خودرو تکنولوژی خارجی است و ما داریم کارخانه‌اش را می‌آوریم این جا فقط چه چیزش به ما می‌رسد سر هم کردن قطعات و پیچ بستن و موتناژ. موتناژ که خیلی سودی ندارد. آن کسی که طراحی کرده او سود اصلی را برده. آن کسی که رفته قطعه را ساخته او سود برده. فقط قطعات را دست ما می‌دهند ما سر هم می‌کنیم. آن هم چون اگر سر هم شده بخواهند خودرو از چین بیاورند چون حجیم است سوار کشتی بکنند هزینه حمل بالا می‌رود. به صرفه است اتفاقاً برای آن دارنده تکنولوژی که قطعه قطعه صادر کند به ایران که هزینه حمل‌اش بیاید پایین. اگر بخواهد خودروی آماده شده سوار کشتی بشود، خب یک کشتی مثلاً چندتا خودرو مگر جا می‌شود؟ ولی اگر قطعه قطعه، کارتن کارتن باشد این کارتن‌ها را روی هم می‌چینند اینها می‌آید ایران این جا سر هم می‌کنند به نفع‌اش هم هست. از خدایش هم هست. پلاکارت‌هایشان این بود. ما انقلاب کردیم صنعت موتناژ از بین برود همچنان درگیر صنعت موتناژیم. سی سال بعد از انقلاب کارمان به جایی رسیده که بیاییم از چین که خودش صاحب تکنولوژی نیست تکنولوژی بگیریم. چرا نرفتییم از آلمان بیاوریم؟ چرا نرفتییم از فرانسه بیاوریم؟ مثلاً از ایتالیا بیاوریم؟ استان مازندران آیا خودروساز است؟ آیا مهندس خودروساز دارد که برایش خودروسازی راه می‌اندازید یا می‌خواهید کار ایجاد کنید برای تهرانی‌ها، تبریزی‌ها، اراکی‌ها در استان ما؟ آلودگی‌اش مال ما، هوای آلوده مال ما چون کارخانه است، هوا را آلوده می‌کند. سه چهارتا شعاری که همه بفهمند نه شعار علمی پیچیده نوشته بودند. بعد وزیر رفته بود بالا صحبت کند. گفته بود دوستان! جوانها! من نمی‌روم از اینجا. گفته بود اینها باشند من با آنها کار دارم. مزاحشان نشوید. نگهبان‌ها آمدند اینها را بیرون کنند. گفت نه آقا نگه‌شان دارید. صحبت شده بود، بحث راه افتاده بود. وزیر همان جا توی جلسه که می‌خواستند کلنگ خودروی چری را بزند تصمیم‌اش را عوض می‌کند. می‌گوید که نه ما ترجیح می‌دهیم خودروی چری در اینجا ایجاد نشود. خودروسازی می‌زنیم ولی خودرویی که خودمان قطعاتش را تولید می‌کنیم مثلاً وانت. تصمیم عوض شد. به بعضی از بچه‌ها گفته

بود تا آخر شب که من در استان هستم، جلسات دیگری هم دارم شما همراه من باشید. این تیم را همراه خودش برده بود. استاندار و اینها همه همینطور هاج و واج مانده بودند که این بچه‌ها از کجا آمدند، اینها کی هستند. توی استان این اتفاق افتاده بود. آقا شما تا الان کجا بودید؟ چرا یکهو پیدایتان شد؟!

گفتند آقای مهندس ما ده بار به شما نامه زدیم استانداری، قبل از اینکه وزیر بیاید از ماههای پیش می‌خواستیم سر همین قضایا با شما صحبت کنیم شما تحویل نگرفتی. ما را جدی نمی‌گرفتی. دیگر از آن موقع این بچه‌ها را دائم در استانداری، سازمان صنایع استان و.. هر بحث و طرحی بود صدایشان می‌زدند که آقا بیاید ما مثلاً چنین برنامه‌ای داریم شما فکر کنید. شدند مشاور حالا با چه رشته‌ای مهندسی صنایع، لیسانس. بعد مثلاً مسئولشان لیسانس اخیراً ارشد هم شروع کرده به خواندن ولی آن موقع لیسانس صنایع داشت.

ما دغدغه‌مان این است که در علم نمانیم. بیاییم مسائل دم دست خودمان که زورمان به آن می‌رسد را هدف بگیریم در استان و شهر خودمان، از شهر خودمان شروع کنیم. اگر زورمان رسید به استان خودمان نه همان شهر یا منطقه‌اش. نه اینکه خودمان برویم بشویم صنعتگر و کارخانه بزنییم؛ این که شدنی نیست. یا خودمان برویم بشویم مدیر یا خودمان برویم بشویم... ما مثل دیده‌بان باید عمل کنیم. دیده‌بان چکار می‌کند در جنگ؟ می‌رود پشت خاکریز تفنگ دست می‌گیرد شلیک می‌کند؟ تانک می‌راند؟ فرماندهی عملیات را می‌کند؟ دیده‌بان یک دوربین دارد یک گوشه‌ای می‌نشیند که هیچکس او را نبیند. مزاحم کسی نمی‌شود، می‌نشیند به فرمانده خط می‌دهد، به توپخانه خط می‌دهد، یعنی اگر دیده‌بان نباشد لشکر گیج می‌زند، فرمانده هم گیج می‌زند، عملیات را فرمانده طراحی کرده، نه دیده‌بان ولی به دیده‌بان می‌گوید در لحظه عملیات تو آنجا بنشین دائم رصد کن، به من اطلاعات در صحنه را بده، نقش ما تا زمانی که برسیم به جایی که قدرتی، پولی، پستی داشته باشیم تا آن لحظه برای اینکه به اصطلاح دانش‌مان فسیل نشود، کپک نزنند، افسرده نشویم، مایوس نشویم، با دکترای برق نیرویم کار تکنسین برق را بکنیم، همین است. ما به آن صورت صنعت نداریم که بگوییم مثلاً الان سیصدتا دکترای برق نیاز داریم. بازار اشباع می‌شود. بچه‌ها چکار می‌کنند؟ یا تدریس می‌کنند یا در یک سطحی مشغول به کار می‌شوند که این سطح را با لیسانس و فوقش در ارشد هم می‌توانستند. لازم نبود چهار سال، پنج سال بروند دکترا بگیرند که مسئله‌ای را به آنها بدهند حل کنند. این مسئله را با ارشد هم می‌شد حل کرد. با لیسانس هم می‌شد حل کرد.

شهید احمدی‌روشن را می‌شناسید. لیسانس داشت، لیسانس شیمی. لیسانس‌اش تمام شده بود رفته بود برای جذب. یکی از رفقا به او گفته بود آقا بیا ارشدت را ادامه بده، چه زود رفتی در کار. گفت بابا الان وضعیت صنعت اتمی جوری است که با همین لیسانس شیمی هم می‌شود خیلی کار کرد. اگر من بخواهم این مسئله را حل کنم نیازی به این نیست که حتماً دکترا بگیرم چون دکترا هم بگیرم دوباره همین مسئله را به من می‌دهند حل کنم. خب این مسئله را همین الان هم می‌توانم حل کنم. چرا عمرم را تلف کنم درسی بخوانم که می‌دانم آن درس خیلی توفیری نمی‌کند به این مسئله‌ای که به من دادند. چرا؟ چون صنعت عقب مانده است. نه که درس به درد نمی‌خورد. درس خوب است، به درد می‌خورد، ولی هنوز وضعیت صنعت ما، صنعت آلمان نیست که بگوییم الان یک نفر با بیست سال تجربه علمی فقط می‌تواند مسئله‌اش را حل کند.





تکنولوژی عقب مانده است، دانش به تکنولوژی تبدیل نشده. این همه که ما در دانشگاه کلاس و درس و تحصیلات گذاشتیم اینها سرریز نشده در صنعت. این حوزه اجراست. اجرا شامل صنعت، کشاورزی، ادارات همه اینها و حتی دستگاه قضایی هم می‌شود. شما داری درس می‌خوانی که بعداً بیایی در حوزه اجرا درگیر بشوی حالا هر جایش. ما طرح‌مان این است. حالا ما نمی‌گوییم درس را ادامه ندهید بخوانید ولی اگر فکر کردید و ایستیم فعلاً وارد اجرا نشوم، فعلاً به هیچ چیز فکر نکنم، فعلاً به هیچ مسئله‌ای فکر نکنم تا دکترایم را بگیرم آن وقت با دکترا می‌روم یک کاری می‌کنم کارستان می‌کنم، اشتباه می‌کنید. اینکه یک شبه همه مملکت را آباد می‌کنم این خیال خام است. خیلی‌ها قبل از شما این فکرها را کردند و چوبش را خوردند. خیالتان جمع!

راه‌حل این است ما بگوییم بچه‌ها در قالب موضوعاتی که مشترک است دور هم جمع شوند. موضوعات؛ علم نه. چون الان مثلاً دستگاه قضایی به پزشکی چه ربطی دارد؟ تقریباً هیچ ربطی. ربطشان را می‌آییم در غیرعلم تعریف می‌کنیم؛ می‌گوییم مثلاً دوستان همه از جیرفت آمدند! پس یک نقطه مشترک پیدا شد؛ جیرفت. همه‌شان به جیرفت تعلق دارند، همه در مورد جیرفت دغدغه دارند، همه بعداً برمی‌گردند احتمالاً جیرفت، همه در آنجا می‌خواهند یک اتفاقی بیفتد، یک رشدی رخ بدهد، خب تمام است دیگر! وجه مشترک را پیدا کردیم. حالا نسبت به چه چیز جیرفت فکر کنیم؟ بروید در مورد مسائل فنی یا حتی زمین‌شناسی جیرفت فکر کنید. خب به ما چه ربطی دارد؟ مردم‌شناسی جیرفت. سه هزار سال پیش در جیرفت چه اتفاقی افتاد؟ من مگر باستان‌شناسم؟ نه! در مورد مسائل جاری و ساری جیرفت فکر کنیم که مهم هم باشد. مسائل کوچک کوچکش؟ آنها را شهرداری می‌آید درست می‌کند. نه؛ مسائلی باشد که منطقه‌ای باشد، مسئله در حول و حوش جیرفت مطرح بشود، مسئله کشور نباشد. آقا ما می‌خواهیم بیکاری را در جیرفت حل کنیم. نگوییم بگذار بیکاری در کشور حل بشود در جیرفت هم حل می‌شود. کار من و شما نیست. مسئله‌ای باشد که در جیرفت معنی پیدا کند. بومی باشد مال منطقه باشد محدود به این منطقه باشد. تا جایی که می‌شود کوچک انتخاب کن، کوچک فکر نکن، بزرگ فکر کن ولی کوچک انتخاب کن، گام‌هایت را کوچک بردار. منطقه‌ای عمل کن. مثالش این است می‌گویند عقاب همیشه در اوج پرواز می‌کند. عقاب راه که نمی‌رود همیشه آن بالاهاست. آن بالا کل این جنگل را می‌بیند. همه حیوانات را می‌بیند. آن وقت آرزویش چیست؟ می‌گوید کی بشود همه این حیوانات را بخورم. ولی وقتی گرسنه‌اش شد چکار می‌کند؟ وقتی گرسنه‌اش شد از آن اوج می‌آید پایین یک موش، خرگوش، بچه آهو یا هر چیزی که دم دستش بود می‌گیرد می‌رود بالا می‌خورد تا یک هفته سیر است. درست است همیشه در اوج است، همیشه از آن بالا می‌آرزوهایش تکرار می‌شود که من همه اینها را قرار است بخورم ولی وقتی گرسنه شد دیگر به همه فکر نمی‌کند. یک دانه موش هم اگر دید می‌رود همان را برمی‌دارد می‌خورد. این می‌شود بلند پروازی توأم با عمل. اگر همیشه آن بالا فکر کند که آن موش است مثلاً، آن که کوچکتر از این حرفهاست. یک بچه آهو هم که هیچی نیست. آن وقت آن بالا از گرسنگی می‌میرد می‌افتد پایین! ما می‌گوییم شما بزرگ فکر کنید! ولی وقتی می‌خواهید عمل کنید فعلاً الان شما زورتان به جیرفت می‌رسد نه به کشور، نه به استان. پس ما می‌آییم در همین محدوده متمرکز می‌شویم. طراحی بحث ما این است بیاییم دوستان همشهری و بومی را با هم لینک کنیم، تیم بشوند، این تیم بیاید روی مسائل شهر و منطقه خودش، مسائل مهم و کاربردی و محدود آن منطقه شروع کند به تحلیل نه

تحقیق فنی! تکرار می‌کنم. مثلاً شما می‌بینید آنجا مشکل این است که کشاورزی خوب جواب می‌دهد. درست است؟ گلخانه طبیعی ایران است. زمین مستعد، آفتاب مستعد و آب فراهم دارد. مشکل چیست؟ مشکل کشاورز این منطقه الان کجاست؟ دلالتها مثلاً یک مشکلند، دیگر چه؟ خب حالا این صورت ماجراست. این شکاف در دیوار است حالا برویم لایه‌های زیرین‌تر.

مثلاً تولیدات کشاورزی را یک دلال می‌گیرد می‌آورد تا تهران. خب اگر ما کاری کنیم که آن دلال خود تولیدکننده باشد، مسئله حل است؟ یعنی تولیدکننده خودش باشد؟ تولیدکننده بارش را بردارد خودش بیاورد تهران یا از همان جا عرضه کند، از همان جا به دنیا صادر کند. این هم می‌شود.

### **\*اگر دلال حذف بشود.**

اگر کشاورز خودش فروشنده باشد، سود می‌آید باز در جیب خودش. حالا باز ببایم کمی روی زمین‌تر. چرا کشاورز خودش نمی‌تواند این کار را بکند؟ سواد مهم نیست. اصلاً دلالتها فکر می‌کنم خیلی‌هاشان بیسوادند. سواد خواندن و نوشتن حتی ممکن است بلد نباشند. ما یک دلالتی دیدیم چکهایش را دخترش می‌نوشت. خودش نمی‌نوشت. سواد نوشتن چک را هم نداشت. می‌داد به دخترش چک بکشد. کشاورز چرا خودش نمی‌تواند؟

### **\*امکانات ندارد.**

امکانات چه چیزهایی است برای این کار؟ برای حمل و نقل که این همه وانت در خیابان است. کسی نیست اینها را اجاره کند. مگر دلال از خودش صاحب وانت است؟ دلال هم وانتها را اجاره می‌کند کامیون را اجاره می‌کند دلال که صاحب صدتا کامیون نیست که بگوییم ما مثل او زورمان نمی‌رسد. دلال اصلاً با موبایلش روی موتور دلالتی‌اش را می‌کند. اصلاً از خودش پرسی چی داری می‌گوید همین موتور را دارم با همین موبایل خداحافظ شما. هیچ چیز دیگر ندارم. نه کامیون دارم نه پایانه دارم نه...

### **\*کشاورز شاید اطلاعات لازم برای این کار را ندارد.**

پس ظاهراً شبکه بازار را نمی‌شناسد. نمی‌داند میوه‌اش را برود به چه کسی بدهد. می‌گوید: کی از من می‌خرد؟ اصلاً اگر بردم میدان تره‌بار تهران هیچکس از من نخرید چه خاکی به سرم بریزم؟ این میوه‌ها خراب می‌شود. پس این ارتباط اقتصادی وصل نیست. دلال این ارتباط را دارد ولی کشاورز ندارد. یک ارتباط است. چیز پیچیده‌ای نیست. دلال این ارتباط را دارد. یعنی هماهنگ کرده آمده میدان تره‌بار تهران رفیق‌هایش را دیده گفته من برای شما سالانه اینقدر تن خیار و گوجه می‌آورم. تفاهم کردند با همدیگر. به نوعی می‌شود گفت تباری کردند. دیگر از کس دیگری نخری‌ها! من خودم تأمین می‌کنم. بعد آن میوه تره‌بار تهرانی چرا باید به این چنین امتیازی بدهد؟ به این دلال؟ برای چی باید بپذیرد و بگوید من جنس تو را می‌خرم اگر کسی از محله تو جنس آورد بدون اجازه تو من از او نمی‌خرم؟

### **\*سود بیشتری برایش دارد.**



دیگر چی؟ ممکن است دلالت بگوید من سود بیشتر به تو می‌دهم دیگر چی؟ میدان تره‌بار تهران است کوچک نیست. روزانه چندین تن جنس می‌آید و می‌رود.

### \*شناخت داشته.

شناخت که خب کشاورز هم می‌رود خودش را معرفی می‌کند می‌شناسدش دیگر خیلی پیچیده نیست. بله آن هم به مرور شناخته می‌شود. دیگر؟ یک دلیل دیگری دارد.

بینید میدان تره‌بار کسی که آن جا غرفه دارد به این دلالت می‌گوید من سالانه مثلاً صد هزار تن میوه می‌خواهم. دلالت چه تضمینی می‌دهد؟ می‌گوید ده هزارتایش را من به تو می‌دهم. از من خیالت جمع! تو روی من حساب کن. آن غرفه‌دار مثلاً می‌گوید من ظرفیتم سالانه صد هزار تن میوه است که بیاورم این جا جابجا کنم. سرمایه‌اش را دارم. این دلالت جیرفت می‌آید می‌گوید که ده هزارتایش را روی من حساب کن به تو می‌رسانم. یعنی حجم کار می‌رود زیاد می‌شود. یک قرارداد بلندمدت بین دلالت و میدان‌دار بسته می‌شود که میدان‌دار می‌گوید اگر تو تضمین می‌دهی هر سال ده هزار تن برای من خیار و گوجه بیاوری، سر فصل‌اش هم بیاوری، این شکلی خوب هم باشد، جعبه‌بندی هم داشته باشد، من از تو می‌خرم. نمایندگی‌ام تویی. من از کس دیگری از جیرفت نمی‌خرم. او هم این تضمین را می‌دهد به غرفه‌دار. میدان‌دار عاشق چشم و ابروی دلالت نیست. دنبال سود و منفعت خودش است.

من باید مشتری‌ام از تهران بزرگ که می‌آید، مغازه‌ام خالی نباشد. عمده‌فروشی این است. دلالت می‌آید این تضمین را می‌دهد به غرفه‌دار می‌گوید باشد ده هزارتایش مال من. خیالت جمع! حجم اقتصاد را می‌برد بالا، جثه اقتصاد را می‌برد بالا قرارداد را هم بلندمدت می‌کند این جا می‌صرفد.

دلالت آمده تضمین داده به این غرفه‌دار که من این را برایت می‌آورم تو خیالت جمع! این هم گفته باشد من با یک نفر می‌توانم ده درصد نیاز سالانه‌ام را در بیاورم؛ ده نفر که قرارداد ببندم کل نیازم تأمین است. خیالم راحت است. این تضمینی است که به هم دادند. حالا دلالت از فردا دست به کار می‌شود. چکار می‌کند؟

### \*می‌رود با کشاورزها صحبت می‌کند.

– می‌آید می‌خواهد ده هزار تن از جیرفت فقط خیار و گوجه ببرد تهران. ده هزار تن که توی یک روستا به عمل نمی‌آید. در چند روستا به عمل می‌آید؟ در صد روستا مثلاً به عمل می‌آید! این دلالت باید صدتا روستا را برود. یک نفر آدم است. چکار کند؟ صدتا روستا را چکار کند؟ می‌آید در صد روستا در هر روستا یک نفر دکه‌دار می‌گذارد. دلالت داریم، دکه‌دار هم داریم. می‌گوید آقای حسن آبادی تو دکه‌دار روستای الف هستی، حسین آقا تو دکه‌دار روستای ب هستی. یعنی چه؟ یعنی دلالت می‌گوید این بیست میلیون در اختیار شما، این سی میلیون در اختیار شما برحسب کوچک بزرگی آن روستا. تو تمام خیار این روستا را بخر. تو هم تمام خیار این روستا را بخر. چه اتفاقی می‌افتد؟ صد روستایی که همه توی یک منطقه هستند، همه کنار هم هستند. فصل برداشت میوه می‌شود. خیار و گوجه. این دکه‌دار می‌آید می‌گوید من امسال خیار را کیلویی صدوپنجاه تومان می‌خرم. خیار تهران الان چند است؟ مثلاً هزارودویست تومان است. قیمت خیار گلخانه‌ای قلمی درجه یک هزارودویست است. دکه‌دار می‌آید توی روستای الف در جیرفت می‌گوید من صدوپنجاه می‌خرم. نه آقا

این ظلم است. تهران هزاردویست تومان است. از جیرفت تا تهران بخواهی ببری ده برابر نمی‌شود. قیمت حمل که ده برابر نمی‌شود. صدوپنجاه را برسانی تهران فوقش می‌شود دویست و پنجاه، سیصد تومان. می‌گوید نه، همین که گفتیم. من صدوپنجاه می‌خرم نمی‌خواهید بروید به هر کس دیگری که از شما می‌خرد بدهید. کس دیگری هست از او بخرد؟ نیست. چرا؟ چون دلال کل این منطقه را یک نفر تعیین کرده. می‌رود روستای بغلی مثلاً می‌رود دکه‌دار آن را پیدا می‌کند. او می‌گوید نه آقا، شرمنده من همان صدوشصت می‌خرم نهایتش. تباری رخ داده. بعد دلال تازه آدم می‌گذارد. می‌گوید اگر دیدی سر و کله یک دلال دیگری پیدا شد که بیاید در این منطقه سریع به من خبر بده.

هر کسی هم این نقدینگی را ندارد. قدرت دلال به دو چیز است. یک به این شبکه‌ای که درست می‌کند. دو به پول نقدی که دستش است که در لحظه پول نقد را می‌دهد طرف را می‌خرد. کشاورز با خودش می‌گوید من اگر الان صدوپنجاه به این بدهم یک هفته دیگر پولم را بدهد یا همان روز پولم را بدهد بهتر است یا دویست و پنجاه بدهم به یکی که گفته به من جنس‌ات را بده سه ماه دیگر چک به تو می‌دهم. سبک، سنگین می‌کند، می‌گوید نه واقعاً حالا دویست و پنجاه بهتر است ولی خب این پول را الان حی و حاضر می‌دهد او شاید نتواند بدهد. شاید خیارها خراب بشود، شاید نتواند بفروشد. بعد هم الان مثلاً بچه‌ام مریض است، عروسی داریم و... آن دکه‌دارها چرا نمی‌آیند دخل دلالها را دربیابند جای دلالها بنشینند؟ چرا راضی می‌شوند این تعامل را اجام بدهند؟

دکه‌دار اندازه دلال نیست و الا می‌رفت یک منطقه دیگری را دست می‌گرفت. چون اندازه دلال نیست می‌گوید حالا من که توان مالی‌ام اندازه این دلال نیست که صد روستا را دارد می‌خرد. من توان مالی‌ام نهایتاً پنج روستا است. بگذار در شبکه همین دلال باشم پایدارترم روزی که پولهایم را جمع کردم اینقدر زیاد شد که بتوانم صدتا روستا را ببرم زیر پوشش خودم می‌شوم یک دلال. توی کفش این هم پا نمی‌کنم. می‌روم یک منطقه دیگر مثلاً دلال یک جای دیگر می‌شوم.

### \*راه‌حل چیست؟

ما باید این دو آیتم را در کشاورزی درست کنیم. شبکه و نقدینگی. این دو عامل را برای کشاورز درست کنید، کشاورز جای دلال را گرفته. محکم هم گرفته. چون دلال فرد است، یک نفر است، اگر بمیرد، تصادف بکند، شبکه‌اش از هم می‌پاشد ولی اینجا کشاورزها که جمع می‌شوند دور هم جمع‌اند، به فرد وابسته نیستند، یک روستایی یک هویت اجتماعی است. بعد سؤال بعدی من از شما این است شبکه‌سازی برای کشاورزها راحت‌تر است که با هم قوم و خویش هستند و روستا همه با هم دختر عمو، پسر عمو هستند یا برای دلالی که اصلاً یک روز هم در روستا زندگی نکرده و در منطقه نبوده؟ برای کدامشان راحت‌تر است؟ کشاورز خیلی آیتم‌ها دستش است که شبکه را بین خودش ایجاد کند تا دلال. دلال آن صد نفر دکه‌دار را باید برود یکی‌یکی پیدا کند، بعد آنها مطمئن باشند پول را بالا نکشند. ولی کشاورزها چه وطر؟ شما کافی است سه طایفه را، چهار طایفه را هماهنگ کنید پانصدتا روستا را هماهنگ کردید. امکان شبکه‌سازی در روستا در کشاورزی خیلی بالاست. نمونه‌اش عزاداریهاست. منطقه منطقه ما مشهد روستای اطراف با هم عزاداری

می‌کنند. مثلاً اینها علم‌هایشان را برمی‌دارند آنها هم علم‌هایشان را برمی‌دارند روز عاشورا با هم جمع می‌شوند توی یک بیابانی متمرکزی واحدی با هم.

### \* چرا پس این کشاورز این شبکه‌سازی را انجام نمی‌دهد؟ آیا علتش سواد است؟

بیسوادی را مسئولین می‌گویند! آنها هم برای اینکه رفع تکلیف از خودشان بکنند قضیه را می‌اندازند گردن یک چیز موهوم. آقا کشاورزها بیسوادند، کم سوادند. ببخشید سؤال! در کدام کشور متمدن دنیا کشاورزها فوق دکترا دارند؟ به ما نشان بدهید. در امریکا، در ایتالیا، در هلند همه جای دنیا روستایی‌ها یا بیسوادند یا کم‌سوادند. قرار نیست روستایی دکترا، فوق دکترا داشته باشد. پس این دلیل بیخودی است که مسئولین باب کردند که تا می‌گویی چرا اینطوری است، چرا مسئله آب اینطوری است، چرا مسئله تبلیغی این طوری است، چرا مسئله اراضی کشت اینطوری است می‌گویند متأسفانه کشاورزها بیسوادند. یاد گرفتند این طوری صحبت کنند. اصولاً جامعه کشاورزی چون کم‌سوادند ما باید سواد کشاورز را ببریم بالا. حالا اصلاً نمی‌برند هم بالا فقط همین که شما مسئله واقعی را بگذارید جلوشان پاس می‌دهند به یک چیز دیگر. می‌گویند مثلاً فرهنگ همکاری نیست! اگر فرهنگ همکاری نیست این شبکه دلالتها دارند چطوری با هم کار می‌کنند؟ در ما ایرانی‌ها اصولاً فرهنگ همکاری نیست. آقا اینها مگر ایرانی نیستند این دلالتها؟ در یک منطقه داریم صحبت می‌کنیم در جیرفت در این فضای فرهنگی جیرفت چطوری دلالتها با هم همکاری می‌شوند، آن وقت کشاورزها را نمی‌شود با هم همکاری کرد؟ چه حرفی است شما می‌زنی؟ تازه کشاورزها با هم پیوند خانوادگی دارند به خاطر پول سر همدیگر را نمی‌برند ولی دلالتها همین پیوند خانوادگی را هم ندارند. اگر دعوا بیفتد همدیگر را هم می‌کشند چون مسئله‌شان پول است. پیوندشان فقط پول است. خانوادگی نیست. اگر قرار است فرهنگ همکاری نباشد که به طریق اولی بین دلالتها هم نباید این فرهنگ همکاری باشد. باید هر روز ما بشنویم که در جیرفت ده تا دلال کشته شدند. در جیرفت پنج تا دلال سر بریده شدند. چرا این اتفاقات نمی‌افتد؟ چرا این همکاری رخ داده در حالیکه فقط و فقط سر پول است. بعد در جامعه کشاورزی که اینها با هم پیوند دارند، اجدادی با هم بودند، چطور نمی‌شود پیوند همکاری بین‌شان ایجاد کرد؟ لازم نیست شما جامعه‌شناسی خوانده باشید تا بفهمید. مافیا شنیدید؟ مافیا کلمه‌اش یعنی چی؟ مافیا بوده مای فمیلی. خانواده من. اصلاً ریشه مافیا در ایتالیا خانواده‌ها بودند بامری‌ها، کوچانی‌ها و... اینها بودند در ایتالیایی که مافیا شکل گرفته.

یعنی اصلاً مافیا که اوج همکاری است ریشه‌اش اصلاً خانوادگی است. نمی‌خواهم بگویم مافیا بشوید می‌خواهم بگویم چقدر پیوند خانوادگی تأثیر دارد در اجتماع و همکاری آدمها با همدیگر.

می‌گویند اصولاً تکنولوژیهای کشاورزی در کشاورزی ما سنتی است و به همین دلیل مسئله توزیع میوه حل نمی‌شود. آقا دلال با ماهواره توزیع می‌کند خیار و گوجه را یا با همین وانت و کامیون؟ اصلاً برو در زندگی دلالتها ببین. هنوز روی دفتر با خودکار دارند حساب کتابهایشان را انجام می‌دهند. کامپیوتر نمی‌فهمند، لپ تاب نمی‌فهمند. من فیلم گرفتم؛ بچه‌ها فیلم گرفتند! اینطوری می‌نشیند روی دفتر مثل زمان بچگی‌های ما که دستان را می‌گذاشتیم روی دفتر تکان نخورد خب چقدر خیار از کی گرفتی؟ چقدر از کجا گرفتی؟ ماشین حساب هم شاید حتی نداشته باشد. می‌گوید اثر تکنولوژی است! مسئله توزیع میوه و تره‌بار تکنولوژی

پیشرفته است که دلال دارد کشاورز ندارد؟ مسئله این است؟ ببینید جوابهایی که مسئولین یاد گرفتند زود می‌دهند، ما هم باورمان می‌شود، چقدر بی‌مناست.

بعد حالا ببینید تا من نتیجه تحقیقاتم را به شما بگویم. پنج سال است روی این موضوع دارم تحقیق می‌کنم. جلوتر که می‌آییم باز مسئولینی که یک خورده مسلمان‌تر و متعهدتر هستند می‌گویند آقا، آقای مهندس شما درست می‌گویید ما راه‌حل‌اش را هم بلدیم. راه‌حل‌اش چیست؟ ایجاد تعاونی، شرکتهای تعاونی، شرکتهای سهامی زراعی. کشاورزها به جای اینکه یک نفر یک نفر هر کس روی زمین خودش کار کند، این روستا را یکپارچه ببینیم یک شرکت سهامی بزنیم صدتا خانواده اگر این جا دارند خیارکاری می‌کنند این صدتا با هم بشوند شرکت خیارکاران فلان روستا. این شرکت تعاونی بشود یک واحد با هم برنامه‌ریزی کنند، با هم وانت اجاره کنند، با هم بروند میدان تره‌بار مذاکره کنند با هم، با هم، با هم. راه‌حل را پیدا کردیم. بعد به این آقای مهندس می‌گویند که خب آقای مهندس شما که در وزارتخانه هستی، مسئول مستقیم همین هم هستی، مسئول ایجاد شرکتهای تعاونی روستایی چرا پس اجرا نشده؟ ما رفتیم منطقه جنوب کرمان در روستاها اصلاً اگر شرکت تعاونی پیدا کردید! نیست. می‌گویید چرا نیست آقای مهندس؟ این جا دیگر این آدم بچه مسلمان است راست‌اش را می‌گوید. از کسی که مسئول بود سؤال کردم. گفتم چرا پس شرکت تعاونی راه نمی‌افتد؟ گفت کارمندهای جهاد کشاورزی این کاره نیستند. اینها بلد نیستند شرکت تعاونی راه بیندازند بنده هم که خودم هستم و پنج نفر نیرو در وزارتخانه در تهران. ما که نمی‌توانیم برویم یکی یکی شهرها، مناطق کشور نمی‌توانیم. ما تئوری‌اش را دادیم مدلس را نوشتیم قانونش را در آوردیم در مجلس تصویب کردیم چرا اجرا نمی‌شود؟ کی اجرا کند؟ باید اداره جهاد کشاورزی اجرا کند. این کاره نیستند. چرا این کاره نیست؟ نمی‌فهمد؟ چرا آقا همه‌شان لیسانس و فوق لیسانس کشاورزی دارند. تا به آنها بگویی، می‌گویند تو تازه رسیدی، از راه رسیدی بگذار من برایت بگویم شرکت تعاونی در دنیا چیست؟ در آنجا چیست؟ همه اینها را هم بلدند. اینقدر سمینار رفتند، همایش رفتند، کتاب خواندند. اما این کاره نیستند.

این مهندس راستش را گفت. گفت بین ایجاد شرکت تعاونی این نیست که بروی صبح پای میزت بنشینى دو تا روزنامه صبح را نگاه کنی، دو تا نامه هم پاراف کنی، دو تا تلفن هم جواب بدهی ساعت دو هم تمام بشود برگردی خانه‌ات. حقوق و مزایا سر ماه هم مرتب باشد. اینطوری راه نمی‌افتد. شرکت تعاونی یعنی باید بلند شوی بروی تیم تشکیل بدهی بروی در آن منطقه با امام جماعت‌اش، با مردم، با شورای ده بنشینى جلسات بگذاری صحبت بکنی این حرفهایی که من با شما الان یک ساعت زدم به زبان ساده، به زبان کشاورز به آنها بگویی. بعد بگویی شما شروع کنید ما هوایتان را داریم ما کمکتان می‌کنیم. سال اول وانت و کامیون را ما اصلاً برایتان اجاره می‌کنیم شما خیالتان جمع! اصلاً خودمان دپو را در اختیارتان در ترمینال می‌گذاریم دپو کنید جنس‌تان را و... سال اول اصلاً ما همراه شما می‌آییم می‌رویم میدان تره‌بار تهران مذاکرات را شکل می‌دهیم. با رئیس میدان تره‌بار صحبت می‌کنیم مثلاً! اداره جهاد کشاورزی جیرفت اداره دارد دیگر؟ سازمان دارد! سازمان جهاد کشاورزی می‌آید صحبت می‌کند شوخی ندارد! حسن و حسین نیستند که دلال برود سرشان را زیر آب کند قصه بخوابد. سازمان جهاد کشاورزی جیرفت می‌آید با رئیس میدان تره‌بار تهران جلسه می‌گذارد. تفاهم امضاء می‌کند می‌گوید این کار را ما می‌کنیم آقا هماهنگ باشید! بله



هماهنگ هستیم. من یک شرکت دارم به نام چی در جیرفت راه انداخته‌ام. شرکت تعاونی‌داران جیرفت. این شرکت چیست؟ این شرکت نماینده تمام این تعاونی‌های روستایی هستند که با هم آمدند یک شرکت زدند در جیرفت که این شرکت بلند شود هر سال خیار و گوجه را که فصل برداشت می‌شود از همه تعاونی‌ها جمع کند بار کامیون و وانت کند بفرستد تهران. این شرکت خودش دلال بازی در نمی‌آورد فقط هماهنگی‌ها را انجام می‌دهد. نه اینکه خودش خیار و گوجه را از تعاونی بخرد بیاورد تهران بفروشد.

اینکه شد همان دلال. نه! این شرکت نماینده این تعاونی‌هاست برای انجام امور هماهنگی. آقای رئیس میدان تره‌بار قبول است؟ این شرکت شد شرکت تعاونی‌های جیرفت. از امسال این با شما در تعامل است. به تعاونی‌های روستایی هم می‌گوید آقا شما نگران کامیون و بسته‌بندی و پلاستیک و کارتن و اینها نباشید. این شرکت می‌رود برایتان تهیه می‌کند. آقا شما نگاه کن هر کار همکاری تیمی یک بانی می‌خواهد. این فرمولش است در اقتصاد.

الان اداره کشاورزی می‌رویم، می‌گویند چی می‌خواهید؟ چی شده؟ بابا تو می‌خواهی بروی کشاورزها را دستهایشان را توی دست هم بگذاری! اینطوری برخورد کنی که کسی دورت جمع نمی‌شود! همکاری شکل نمی‌گیرد! تو باید بروی پیش امام جماعت شهر، روستا پیش پیرمردهای روستا از آن جا اصلاً شروع کنی اینها را با هم آشنا کنی. بگویی شما که روحانی محل هستی بیایی بگویی از زبان تو بشنوند خیلی فرق می‌کند تا از زبان من بشنوند.

پنج تا روستا، نمی‌گویم صدتا روستا. پنج تا پنج تا. پنج تایی که کنار هم هستند با هم ده روز قبل از برداشت خیار پیش امام جماعت‌هایشان، شورای دهشان بنشینند با خون امضاء بدهند ما امضاء دادیم قیمت امسال سیصد تومان است. پایین‌تر از این نمی‌آییم. بگویند ما از سیصد پایین‌تر امسال خیار نمی‌دهیم. به هیچ دلالی حتی اگر خیارها بگردد، بزرگان ده بیایند مردم ده بیایند بگویند امسال اراده کردیم ندهیم. بعد ببینید نظام دلالی از بین می‌رود یا نه.

ما می‌خواهیم کاری کنیم که شرکت تعاونی کشاورزان برای توزیع مستقیم محصولات به بازار مصرف شکل بگیرد. بعد حالا می‌گویی آقا این یک شبه نمی‌شود قبول. با هم می‌رویم شروع می‌کنیم اول فرهنگ‌سازی می‌کنیم. اولین کار سؤال کشیدن از مسئولین منطقه به صورت جدی است. با اطلاعات و با تحلیل‌ها بروید بگویید آقای سازمان جهاد کشاورزی بفرمایید تشریف بیاورید. یک دلالی خورده پا می‌تواند برود تهران مذاکره کند با رئیس میدان تره‌بار ببندد قرارداد بلندمدت؟ شمای سازمان جهاد کشاورزی با این همه دم و دستگاه و آدم نمی‌توانید کاری بکنید؟ نشدنی است؟ قانون منع کرده؟ کجا قانون منع کرده؟ کجا گفتند حق نداری این کار را بکنی؟

همه مسئولین جلوی رسانه و جلوی کاری که جوان پشت‌اش باشد کم می‌آورند. جماعت مسئولین جماعتی نیست که این کار را به انتها برساند.

جوان، دانشجو اگر متشکل بشود و تریبون و رسانه هم داشته باشد تمام است! می‌تواند قشنگ همه چیز را سر خط بکند. فقط صبر می‌خواهد.